

## (قانون مطالبه دیون)

### ماده واحده اردیبهشت ۱۳۳۹

در شماره ۸۲ مجله قانون و کلا تحت عنوان بالا مقاله ای مندرج بود که با توجه بتازگی موضوع آن و استنباط خاص از قانون مزبور قابل بحث بنظر میرسد. اینکه تصور شده است از قانون فوق قبل از اقدام نگارنده مقاله مزبور کسی استفاده ننموده و آنرا بموقع اجرا نگذاشته است اشتباهی است که شاید منشاء آن ناشی از تصور شهر تهران بمنزله تمام قلمرو اجرای قانون مزبور است ولی با آنکه اغلب مزایای حیات در بسیاری از موارد اختصاصاً برای اهالی این شهرستان در نظر گرفته میشود قلمرو اجرای قوانین بطور کلی تمام ممالک ایران است و بجا بود که نگارنده محترم مقاله مورد بحث مبانی استقرار خود را تمام دادگاههای کشور قرار میدادند تا اصابت بواقع گردد. بهر حال با اجرای قانون فوق شخصاً چند مورد در حوزه قضائی دادگستری خوزستان برخوردار داشته ام که با توجه بنحوه عمل در آن موارد و مقاله مورد بحث و نصوص قانونی مطالب زیر بعرض میرسد.

این حقیقت که لایحه قانونی راجع بنحوه مطالبه دیون در بسیاری از موارد راه وصول دین را نزدیک و احقاق حق را آسان و سهل الحصول میسازد مورد تردید نیست. بعضی از بدهکاران عادت کرده اند قبل از مراجعه دین خود را نپردازند و با آنکه امکان و وسع پرداخت را دارند اجرای آنرا معوق و موکول بمطالبه میسازند و در بعضی از بدهکاران این بیماری با اثرات شدیدتری جلوه گرمیگردد بطوریکه تا با اقدام رسمی دادگستری و مراجع قانونی با آنان معارضه و مقابله نشود و جداً و رسماً با ایشان مبارزه بعمل نیاید حاضر بادای دین و مافی الذمه خود نمیگردند. ولی در بسیاری از مواد قضیه بهمین جا خاتمه مییابد و بمحض آنکه مدیون با ابلاغ و اخواستنامه یا اظهارنامه مواجه گردد یا اقدام شدید و جدی مراجع قضائی را ملاحظه نماید فوراً در مقام جلب رضایت خواهان برآمده ترتیب پرداخت دین را باو میدهد. شاید اثر اصلاح آمیز و مسالمت خیز اجرای قرارهای تأمین مدعی به مورد انکار هیچکس نباشد و این اثر مثبت را غالب همکاران محترم بمرحله آزمایش و امتحان آورده باشند. بدیهی است جائیکه قرار تأمین مدعی به که فقط یک اقدام مقدماتی شدید و فوری است چنین اثری می بخشد صدور حکم از دادگاه و عملیات اجرائی که بر مبنای آن صورت پذیراست اثرش مثبت تر و مفیدتر خواهد بود. بنابراین اگر لازم و مفید بودن لایحه قانونی فوق الذکر غیر قابل تردید شمرده شود مبالغه آمیز نیست انتهایه طرز اجرا و رسیدگی بدرخواست

و انجام دادن تشریفات و صدور حکم تأثیر بسزائی در سودبخش بودن آن خواهد داشت و نظیر تمام مواد قانون هرچند مباحثات مستدل و منطقی در مورد آن بیشتر انجام گیرد حل مشکلات و معضلات امور مربوط بدان آسانتر و میسرتر میگردد .

با آنکه از عبارت ماده واحده لایحه قانونی مورد بحث باین شرح که « . . . . بتقاضای بستانکاران حکم الزام او بتأدیه دین از طرف دادگاهی که صلاحیت رسیدگی باساس دعوی را دارد صادر خواهد شد . . . . » و مقایسه این قسمت از ماده واحده مزبور با قسمت اخیر آن که مقرر میدارد « . . . . چنانچه مدیون پس از ابلاغ اظهارنامه ادعای طرف را انکار نماید داین میتواند طبق مقررات قانونی دادخواست بدادگاه صالح تقدیم نماید . . . . » ممکنست چنین استنباط شود که در صورت عدم انکار طرف تقدیم دادخواست بدادگاه لازم نیست و دادگاه صرفاً به تقاضای کتبی یا شفاهی خواهان ( داین ) مبادرت بصدور حکم میورزد ولی باستناد ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی باین عبارت که « شروع رسیدگی در دادگاههای دادگستری محتاج بتقدیم دادخواست است » استدلال میشود که بدون تنظیم و تقدیم دادخواست قضات محاکم دادگستری صلاحیت شروع برسیدگی را نخواهند یافت از اینرو بفرض که چنین تقاضائی کتباً بعمل آید دادگاه میتواند برد آن اتخاذ تصمیم و از رسیدگی امتناع نماید .

اگر منظور از این قانون را وضع مقرراتی شبیه صدور اجرائیه اسناد رسمی نسبت باسناد عادی بدانیم فقط اظهارنامه و تقاضای صدور حکم ( که چون قانون در مورد کتبی یا شفاهی بودن آن ساکت است با توجه بروح قانون حتی شفاهاً هم میتواند بعمل آید ) کافی برای صدور آن خواهد بود و هرگاه آنرا باینصورت ندانیم تقدیم دادخواست که ملازمه باپرداخت هزینه دادرسی و در نظر گرفتن قواعد شکلی و تشریفات و مقررات خاصی دارد ضرورت خواهد یافت .

با توجه بصراحت ماده ۷۰ قانون آئین دادرسی مدنی و اینکه استنباط از مفهوم ماده واحده لایحه قانونی راجع بمطالبه دیون درقبال ماده مزبور حکم اجتهاد در مقابل نص را خواهد داشت و نظر باینکه مفهوم مواد ودالات آنها را نسبت باموری که خارج از منطوق آنها است نمیتوان حجت دانست میتوان گفت که تقدیم دادخواست برای تقاضای صدور حکم موضوع این ماده ضروری است و پرداخت هزینه دادرسی از طریق ابطال تمبر مربوط بدان هم لازم است و دادگاه طبق قواعد عمومی آئین دادرسی در موقع اصدار حکم خوانده را بمیزان خسارات دادرسی و حق الوکاله دادرسی غیابی محکوم بپرداخت هزینه دادرسی و حق الوکاله ( اگر دعوی بوسیله وکیل طرح شده باشد ) خواهد کرد .

معافیت از پرداخت هزینه دادرسی در مورد اجرای ماده مورد بحث فاقد مستند و مدرک قانونی است و اگر چنانکه بنظر میرسد فلسفه قانونی ابطال تمبر هزینه دادرسی را پرداخت حق الزحمه مأمورین قضائی دولت که وقت و نیروی فکری و جسمی خود را صرف رسیدگی بدعوی و لوازم آن نموده‌اند بدانیم معافیت از پرداخت هزینه دادرسی در این مورد برخلاف غرض قانونگذار خواهد بود. در یک دعوی که خواسته آن مبلغ متناهی است چه بسا پیش می‌آید که بهمان اقدامات ابتدائی دادرسی و حداکثر پس از صدور حکم غیابی خواننده پرداخت دین (مدعی به) تمکین میکند و دلیل ندارد که در مورد ماده واحده لایحه قانونی راجع بمطالبه دیون که عیناً دارای وضعیتی مشابه آنست اقدام دادگاه بدون حق الزحمه تلقی شود.

ممکنست گفته شود استدلال فوق فقط ارزش قیاس استحسانی دارد و چنین نیست که تمام اقدامات دادگاه باید در قبال پرداخت حق الزحمه و بوسیله ابطال تمبر قانونی باشد بلکه مواردی بنظر میرسد که دادگاه بدون اخذ حق الزحمه مبادرت با اقدامات مینماید منجمله مورد مذکور در ماده ۶۶۱ قانون آئین دادرسی مدنی است که بموجب آن پس از رسید رأی داور دستور اقدام لازم از طرف دادگاه بدفتر صادر میشود و برای این دستور هیچگونه تمبری باطل نمیکردد.

با آنکه ایراد فوق ظاهراً ایجاد شبهه میکند ولی با دقت و بررسی بیشتر معلوم میگردد که وارد نیست چه در این مورد برخلاف موضوع مورد بحث ماده واحده لایحه قانونی در مطالبه دیون از طرف دادگاه حکمی صادر نمیشود بلکه دادگاه فقط دستور اجرای رأی داور یعنی حکمی را که از مرجع دیگری غیر از مراجع قضائی دادگستری صادر شده است میدهد و حال آنکه نسبت بماده واحده مزبور از دادگاه تقاضای حکم میشود و هزینه دادرسی طبق ماده ۶۸۱ قانون آئین دادرسی مدنی علاوه بر هزینه برکھائی که بدادگاه داده میشود هزینه متعلقه بقرار و حکم است و مادام که مورد تقاضا صدور قرار یا حکمی نباشد هزینه‌ای هم نباید تعلق گیرد.

**ارسال اظهارنامه مطالبه و انقضای مدت ده روز از تشریفات ضروری**  
مقدماتی ماده واحده مورد بحث است و انکار طرف درستون مربوط بجواب مخاطب اظهارنامه موثرترین و مهمترین وسیله دفاعی او خواهد بود ولی تقدیم اظهارنامه جداگانه ظرف ده روز و انکار دین از لحاظ صدور حکم دادگاه نمیتواند مؤثر باشد زیرا که دادگاه در تمهید مقدمات صدور حکم موضوع ماده واحده مورد بحث خواننده را احضار نمیکند و مادام که او احضار نشود دادگاه از دفاع وی که طی اظهارنامه جداگانه بعمل آمده است و طبعاً خواهان برای آنکه حکم الزام خواننده پرداخت دین صادر گردد ابلاغ آنرا بقاضی اطلاع نمیدهد مستحضر نمیکردد بنابراین بهتر این بود که قانونگذار پیش‌بینی صدور اظهارنامه جوابیه جداگانه‌ای را که از لحاظ دفاعی خواننده تأثیری ندارد نمی‌نمود و یا لااقل برای خواهان در صورتیکه بعد از رسیدگی ثابت شود باوجود رؤیت چنان اظهارنامه‌ای مبادرت با استفاده از مقررات این ماده نموده است جریمه‌ای نظیر آنچه در ذیل ماده برای خواننده مقرر کرده است در نظر میگرفت.

گواهی دفتر گیرنده اظهارنامه هم نمیتواند جایگزین چنین حکمی تصور و قانوناً فرض شود که با تسلیم این گواهینامه اظهارنامه ای از طرف خواننده مبنی بر انکار دین تسلیم نشده است زیرا اولاً دفاتر ثبت اظهارنامه در دادگاهها بآن اندازه منظم و دقیق ترتیب داده نمیشود که بتوان مشخصات اظهارکننده و مخاطب و موضوع اظهاریه را از روی آن بدرجه ای از دقت تعیین نمود که مستند صدور گواهی باشد. ثانیاً برخلاف دادخواستها که مرجع تسلیم آنها از لحاظ مقررات صلاحیت رسیدگی بدعاوی معین و محدود گردیده و برای مدیران آن دفاتر تکالیفی درمورد ابلاغ آنها بخوانندگان تعیین شده است مرجع تسلیم اظهارنامه محدودیت ندارد و هر کس در هر گوشه ای از کشور میتواند اظهارنامه خود را طبق ذیل ماده ۹ و ۷ قانون آئین دادرسی مدنی با اداره ثبت یا دفتر یکی از دادگاههای محل سکونت خود بدهد و حتی این اظهارنامه را ممکنست در طی مسافرتی که به خارج از محل اقامت دائم خویش نموده تسلیم یکی از مراجع تعیین شده در ماده پیش گفته نماید و آن اظهارنامه که حاوی انکار وی از ادعای خواهان است بخواهان ابلاغ گردد ولی چون بمصالح و صرفه او نیست دادگاه را از رؤیت آن مطلع نسازد و از دفتر دادگاه هم گواهی تحصیل نماید که اظهارنامه ای مبنی بر انکار دین تسلیم وی نشده است. ممکنست تصور شود که ضرورت ابلاغ واقعی اظهارنامه تا حدی از امکان سوءاستفاده از این ماده میکاهد. زیرا که ابلاغ اظهارنامه بشخص خواننده (ابلاغ واقعی) مستلزم حضور وی در محل اقامت خویش خواهد بود و چون ظرف ده روز باید مبادرت بجواب آن یعنی انکار دین بوسیله تسلیم اظهارنامه گردد اخذ گواهی از دفتر دادگاه محل اقامت وی با هم یا از دفتر دادگاه و هم از اداره ثبت محل اقامت او مبنی بر عدم تسلیم اظهارنامه حاکی از این امر مثبت ادعا و مجوز استفاده از ماده واحده مورد بحث خواهد بود ولی با توجه باینکه فرض ابلاغ واقعی اظهارنامه را در محلی خارج از حوزه قضائی محل اقامت مدیون میتوان کرد مبنی استدلالات فوق متزلزل میشود و بهیچوجه نمیتوان گواهی قابل اعتمادی تحصیل کرد. و نه بگواهی واحد یا گواهیهای متعددی که در این باره صادر گردد میتوان اعتماد و اطمینان یافت.

**بنا بمراتب بالا مدارك و مستندات پیوست دادخواست عبارت از**  
 رو نوشت سند عادی و رو نوشت اظهارنامه مطالبه دین خواهد بود و همانطور  
 که فوقاً اشاره شد تمبر هزینه دادرسی هم بمیزان قانونی باید بدادخواست  
 الصاق و ابطال شود و بغیر از اینها تشریفات دیگری لازم بنظر نمیرسد.  
 آیا دادگاه میتواند قبل از صدور حکم در اصالت سند عادی مدرکیه تردید کند و  
 رأساً قرار رسیدگی باصالت آنرا صادر نماید و یا مستند بقرائن و اماراتی خواهان رامحکوم  
 به بیحقی سازد و یا بعنوان اینکه تحقیق از کارشناس یا استماع گواهی مسجلین مدرکیه لازم  
 است تجدید وقت رسیدگی را بنماید و خواننده را برای شرکت در جلسه دیگر بمنظور انتخاب  
 کارشناس یا استماع شهادت مسجلین مدرکیه و بهر حال برای رسیدگی دعوت کند؟ پاسخ  
 تمام این سئوالات منفی بنظر میرسد زیرا حدود صلاحیت و تکلیف دادگاه فقط صدور  
 حکم بالزام خواننده بپرداخت دین و خسارات دادرسی و احياناً حق الوکاله

بداین است و نمیتواند وارد مباحث دیگری که شأن رسیدگی و تحقیق در اطراف دعوی است گردد. دادگاه اگر در جریان رسیدگی محتاج توضیحی باشد باید آنرا از خواهان بخواهد و بدون صدور دستور تعیین وقت رسیدگی یا جریان تبادل لوایح مبادرت بصدور حکم ورزد. بدیهی است هرگاه توضیح خواهان متضمن اقراری بزیان خود او باشد دادگاه میتواند مستنداً بان اقرار حکم به بیعتی وی صادر نماید و در غیر اینصورت چنین بنظر میرسد که دادگاه هیچ حکمی جز حکم بالزام خواننده پرداخت دین نمیتواند صادر کند. با توجه بمراتب بالا در صورتیکه موعد قانونی مرور زمان منقضی شده باشد دادگاه نمیتواند قبل از هرگونه ایرادی رأساً مبادرت بصدور قرار شمول مرور زمان نماید ولی با فرض اینکه خواننده در ستون مخصوص جواب مخاطب اظهارنامه مطالبه دین بدون آنکه از اصل دین انکاری کرده باشد ایراد مرور زمان نموده باشد آیا دادگاه میتواند باستناد آن ایراد، قرار شمول مرور زمان را صادر نماید؟

اگر گفته شود دادگاه نباید به چنین ایرادی ترتیب اثر دهد زیرا فقط شأن دادگاه در مورد قضایای موضوع این ماده صدور حکم است ممکنست این ایراد وارد شود که دادگاه بقضیه ای رسیدگی کرده که در حقیقت و واقع امر مختومه بوده و قابلیت طرح و رسیدگی در مراجع قضائی را نداشته است و بنحوی هم مورد ایراد ذینفع واقع شده است زیرا که اگر خواننده (محکوم علیه) از حکم دادگاه اطلاع حاصل کند و بان اعتراض نماید دادگاه وارد رسیدگی شده قرار شمول مرور زمان را صادر مینماید و بدیهی است که رأی قبلی دادگاه (رأی مورد واخواهی) که با علم بایراد مدیون صادر گردیده است خلاف حق و موازین قانونی است. باین ایراد میتوان پاسخ داد که موقعیت قانونی ایراد و مرور زمان در زمان پاسخ از اظهارات مندرج در اظهارنامه نیست و بنابراین دادگاه مثل سایر موارد تکلیفی توجه بدان ندارد ولی اشکالی که براین جواب وارد است اینست که اگر دادگاه در سایر موارد تکلیفی بتوجه بایراد مرور زمانی که در خارج از مواعد مقرر قانون شده است ندارد علتش آنستکه امکان کافی برای دفاع نخواننده داده شده و عدم استفاده وی از آن امکان در موقع قانونی بمنزله اعراض از حق استفاده از آن تلقی خواهد شد و حال آنکه در مورد ماده واحده موضوع بحث چنین فرصت و موقعیت دفاعی در اختیار خواننده گذارده نشده است بنابراین دادگاه باید ایراد مرور زمانی را که در ستون جواب مخاطب اظهارنامه شود مورد ترتیب اثر قرار دهد یا لااقل با استدلال اینکه خواننده خواسته بگوید با آنکه در زمانی مدیون بوه است ولی در این زمان خود را مدیون نمی پندارد آن ایراد را انکار تلقی و حکم به بیعتی خواهان صادر نماید ولی با توجه باینکه ایراد مرور زمان نه تنها انکار تلقی نمیشود بلکه برعکس اقرار صریح یا حداقل اقرار ضمنی بمدیونیت است قبول این عقیده نیز مشکل بنظر میرسد. بهر حال اظهار نظر قطعی و بلا اشکال در این مورد آسان نیست و شاید این مسئله از جمله مسائل و مواردی باشد که حل اشکال آن را آراء دیوان کشور و اتخاذ رویه قضائی بنماید.

نکته ای که مایه خوشوقتی است اینست که احکام صادره از دادگاه در مورد ماده

موضوع بحث قابل پژوهش و فرجام خواهد بود و بنابراین میتوان انتظار داشت که در مورد طرز عمل و اجرای این ماده دیوان عالی کشور قضایائی مطرح و منتهی بصدور رأی گردد. در مورد قابل پژوهش و فرجام بودن آراء صادره بعد از اعتراض محکوم علیه بنا بصراحت ماده واحده تردیدی نمیتوان داشت ولی اگر فرصت اعتراض فوت شود آیا محکوم علیه میتواند ظرف ده روز پس از انقضای مهلت قانونی اعتراض پژوهش و بهمین ترتیب پس از گذشتن مهلت پژوهش فرجامخواهی کند یا بمجرد گذشت مهلت اعتراض حکم صادره قطعیت می یابد؟

با آنکه ممکنست تصور شود با گذشت مهلت قانونی اعتراض موردی برای پژوهش و فرجامخواهی باقی نمی ماند ولی باتوجه بعمومات و اطلاعات قانون آئین دادرسی مدنی و اینکه با فوت فرصت اعتراض حق قانونی محکوم علیه شکایت پژوهشی و فرجامی است و اینکه هر حکمی قابل اعتراض باشد قابلیت پژوهش و در مواردی که استثنای قانونی موجود نباشد فرجامخواهی را خواهد داشت بنابراین پژوهشخواهی و فرجامخواهی از چنین حکمی برفرض عدم اعتراض محکوم علیه هم میسر و ممکن خواهد بود.

**مقررات قانونی** که ضمن ماده واحده یکی در مورد اعتراض بحکم از طرف خواننده و دیگر در مورد اقدام داین در صورت انکار مدیون بدان اشاره شده است تعیین وقت رسیدگی و ابلاغ آن بخواننده در محاکمات اختصاری و جری تبادل لوایح در محاکمات عادی و منجمله اعتراض بحکم الزام خواننده پرداخت دین مورد مطالبه است.

در مورد تعلق جریمه ذیل ماده واحده بدولت یا خواهان باتوجه بعبارت ماده ۵. ۴ قانون آئین دادرسی مدنی و مخصوصاً باتوجه باستدلالی که در این باره شده است باین شرح که چون جریمه پس از ابرام حکم در دیوان کشور با انقضای مدت فرجام وصول میشود و مانند اصل مدعی به که فرجام خواهد مانع اجرای آن نبوده و حکم نسبت بدان قابل اجرا است نمی باشد و نظر باینکه کلمه « جریمه » مشتق از جرم و در حقیقت مابازای ارتکاب جرم است و معمولاً برای ارتکاب جرم از آن جهت جریمه ( مابازاء ) تعیین میشود که با اجتماع در اثر آن صدمه رسیده است معلوم میشود که جریمه اختصاصاً متعلق بنماینده جامعه یعنی « دولت » خواهد بود و با فرض اینکه خسارات دادرسی مورد حکم دادگاه واقع میشود موجبی برای قبول پیشنهاد تعلق نصف جریمه بخواهان باقی نخواهد ماند و نظر قانونگذار هم اساساً پرداخت این جریمه بداین نبوده است زیرا در اینصورت میتوانست بجای جریمه آنرا مابازای خسارات خواهان تلقی و حکمی نظیر آنچه ذیل ماده ۲۲۵ قانون آئین دادرسی مدنی برای سپرده تأمین مدعی به تعیین نموده است صراحتاً منظور دارد.